

دگر باره بشیر از ...

در مسافرت چند روزه شیراز در مصاحبت علی‌نقی بهروزی استاد ادبیات فارسی و انگلیسی، دیگر باره بعضی از بقاع شیراز را زیارت کردم، چون مجال بود از بهروزی استدعا شد که شرح مشاهدات را به اجمال برای درج در مجله مرقوم فرماید اکنون که نامه آن استاد رسیده معلوم می‌شود یادداشت‌ها را از قول بنده نوشته! ازین لطف خاص ممنونم. نوشته او نوشته بنده و گفته وی گفته بنده است. **حبیب یغمائی**



در اوائل اردیبهشت ماه امسال مجالی بدست آمد که چند روزی در شهر ادب پرور شیراز بسر برم و تربت پاک سعدی و حافظ را زیارت کنم و آثار تاریخی و نقاط دیدنی آن شهر شهیر را دیدن نمایم و از دیدار یاران موافق و دوستان عزیز بهره‌مند شوم. اینک مشاهدات خود را بطور اختصار در اینجا یادداشت میکنم:

اصلاحات شهری - بیش از هر چیز باید اذعان کرد که مجاهدات شبانه روزی و اصلاحات اساسی که از طرف استاندار علاقمند فارس یعنی آقای باقر پیرنیا در شیراز صورت گرفته، قیافه این شهر شهیر را تغییر داده بطوریکه امروزه شیراز چنان زیبا و فرح‌انگیز گشته است که در ایران بی نظیر است. خیابانهای تمیز - بلوارهای فرح‌افزا - چراغهای پر نور - درختکاریها و گل‌کارهای خیابانها از مزایای این شهر تاریخی است - مزیت دیگر شیراز ساختمانهای جدید است که در همه جا به چشم می‌خورد و شهر شیراز را بسرعت توسعه میدهد و زیبا میسازد.

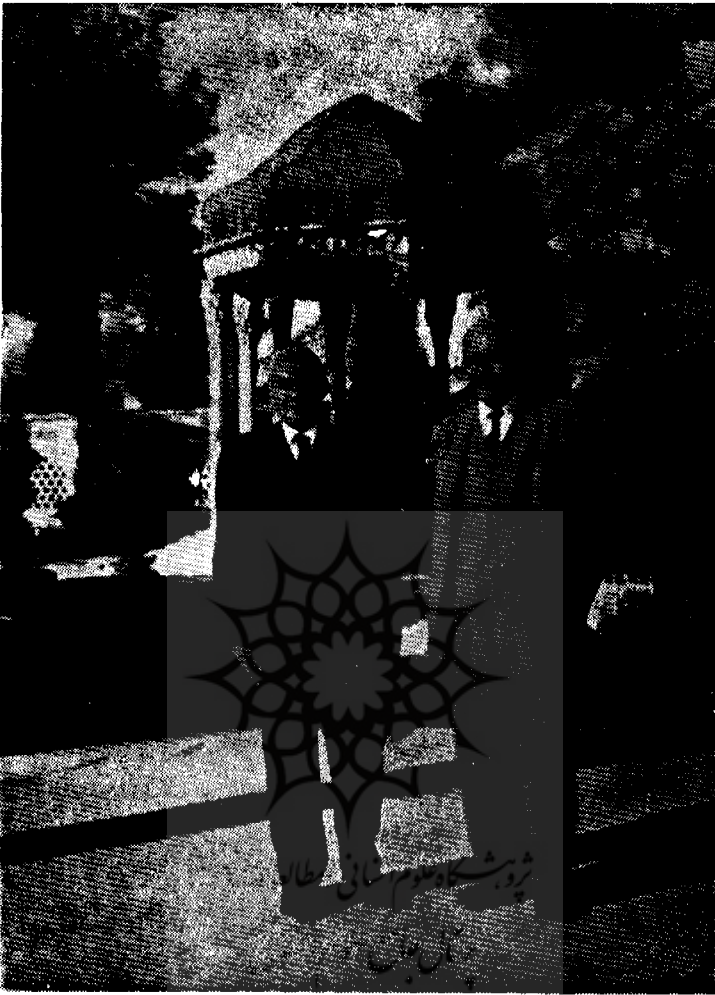
آرامگاه سعدی - آرامگاه شیخ اجل سعدی با گلها و سبزه‌هایش جلوه خاصی داشت. جلوه صحن آرامگاه بشکل بلوار چمن کاشته و گل‌کاری مفصلی شده بود و بر زینت و زیبایی آن افزون گردیده بود و کم‌کم گلستانی می‌گردد که گردش روزگار عیش ربیعی را بطیش خریف مبدل نخواهد کرد. اما قسمتی از جاده سعدی که در کنار کوه است - محتاج باصلاح و توسعه می‌باشد و امید است که این کار نیز بهمت آقای پیرنیا استاندار جدیدی فارس اصلاح گردد.

سجده سعدی در جای کثیف و بی‌تناسبی نصب شده است خوب است این مجسمه را از اینجا بردارند و جلوه آرامگاهش نصب نمایند.

آرامگاه حافظ - آرامگاه حافظ همیشه روح و صفای خاصی داشته ولی اکنون که هر نقطه‌ای از آن را نبوهی گل‌های رنگارنگ فرا گرفته بود بگلستان پر رنگ و بوئی تبدیل گشته بود بر سر تربت حافظ که فرق در گل بود انسان بیاد نوصیه شاعر می‌افتد که فرموده است:

بر سر تربت ما بی می و مطرب منشین!

در جوار آرامگاه حافظ قبر بسیاری از بزرگان قرار دارد مانند قبر اهلی شیرازی و فرصت الدوله و شاعر اخیر شیراز سالار جنگ شیرازی.



برمزار حافظ

از راست به چپ: حبیب یغمائی - استاد محمد جعفر واجد

خارج از آرامگاه دانشکده علوم و ادبیات واقع است که در برابر آن عمارت مجللی برای کتابخانه دانشگاه پهلوی ساخته میشد.

آرامگاه وصاف - نزدیک حافظیه سابقاً قبرستانی بود که آرامگاه «وصاف» مسورخ شهیر در آن واقع بود اما اکنون «مسلمانان!» آن قبرستان عمومی را به خانه‌های شخصی تبدیل کرده‌اند! فقط قسمت کوچکی از آن بنام «سیافیه» محدود شده که قبر «حاج علی اصغر سیاف (شمشیرگر) شیرازی متوفی بسال ۱۲۶۲ هجری قمری آنجاست و در خارج اطاق مقبره سیاف تکه سنگی کوچک نصب شده و روی آن نوشته بود: «آرامگاه مورخ شهیر مرحوم وصاف» اطاق مقبره پرشکوه سیاف با سنگ قبر محقر و وصاف بسیار عبرت‌انگیز بود!



حافظیه

از راست به چپ : افسانه یغمائی - حبیب یغمائی (بچه‌ها : مازیار یغمائی - شهریار یغمائی) - پیرایه یغمائی - و کسانا یغمائی .

چهل تنان - تکیهٔ چهل تنان آرامگاه چهل تن از دراویش و عرفای گمنام است که سنگ قبرهای آنها در درودیف کنار هم واقع شده و مرحوم کریمخان زند ساختمانی در آنجا ساخته است و مرکز دراویش خاکسار میباشد . در حیات چهل تنان قبر « شیخ ابواسحاق شیرازی متخلص به «حلاج» و معروف به «شیخ اطعمه» متوفی بسال ۸۴۰ هجری قمری واقع شده :

زینهار اربگذری روزی بقبر این گدا
شادکن روح من مسکین به «خلوای» دعا
در همین جا قبر شاعر فسیده سرای اخیر شیراز هم مرحوم عبدالرحیم شیرازی متخلص به «حشمت» واقع است که این رباعی که از گفته‌های خود اوست روی سنگ قبرش شده است :

برگیر دل از نشاط دنیا که فناست
گردل بفنا کسی نهد عین خطاست
کر طالب عیش دو جهانی حشمت
عیش دو جهان مهر علی اعلی است

هفت تنان - عمارت هفت تنان هم که در دامنه کوه رحمت واقع است از بناهای کریمخان زند است که گویند مانند عمارت بیرونی خود ساخته است تا اهالی شیراز که نمی‌توانند در آنجا حضور یافته و از منظره عمارت آنمرد بهره‌مند شوند از شبیه آن متمتع گردند . در اینجا هفت قبر است که متعلق بهفت درویش و عارف است که بدون اینکه نامی از آنها باقی باشد بر حمت ایزدی پیوسته‌اند .

آرامگاه شاه شجاع - بیرون تکیه هفت تنان آرامگاه شاه شجاع مظفری واقع است

که کریمخان زند بر روی آن سنگی انداخته و کتیبه آن چنین است :

هوالحی الذی لا یموت - هذامدفن السلطان العادل البازل مرحوم المغفور شاه شجاع المظفری
وفاته فی سنه ست وثمانین و سیمائة من الهجریه کما قال العارف السالک شمس الدین محمد الحافظ علیه
الرحمة (حیف از شاه شجاع) و تجدید مزاره فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۹۱

هم اکنون بهمت انجمن آثار ملی و علاقمندی آقای پیرایا استاندار فارس بقعه زیبائی که
مزین بکاشیهای معرق است بر روی آن ساخته میشود و از قراریکه گفته شد آقای استاندار محترم
فارس در نظر دارند که خیابانی را از خیابان زیرفرآن احداث نمایند تا جلو این بارگاہ بگذرد .
امید است که نیت خیر خود را زودتری عملی سازند که مبارک فالی است .

آرامگاه خواجو - در تنک - الله کبر - آنجائیکه شیخ اجل سعدی شیرازی در ولایت
غربت آرزوی آنرا داشته فرموده است :

چه خوش سپیده دمی باشد آنکه بینم باز رسیده بر سر الله اکبر شیراز
فیر شاعر بزرگ کرمان « کمال الدین ابوالعطا ، متخلص به خواجو ۶۸۹-۷۲۲ هـ . ق قرار دارد و
بدین مناسبت گفته اند :

تن خـواجوی کرمانی بشیراز به تنگ افتاده است الله اکبر !
در این تکیه که اگر چه مختصر است ولی با صفاست و از آب رکن آباد مشروب میشود سنگ
قبری است بدون کتیبه که از قدیم آنرا فیر خواجو میدانسته اند و هم اکنون هم همان عقیده رایج
است . در اینجا بنازگی سالی برای پذیرائی واردین ساخته شده که در پیشانی آن دوغزل شاعر
بر روی کاشی نوشته شده است :

دوش میگردم سؤال از جان که آن جانانه کو؟

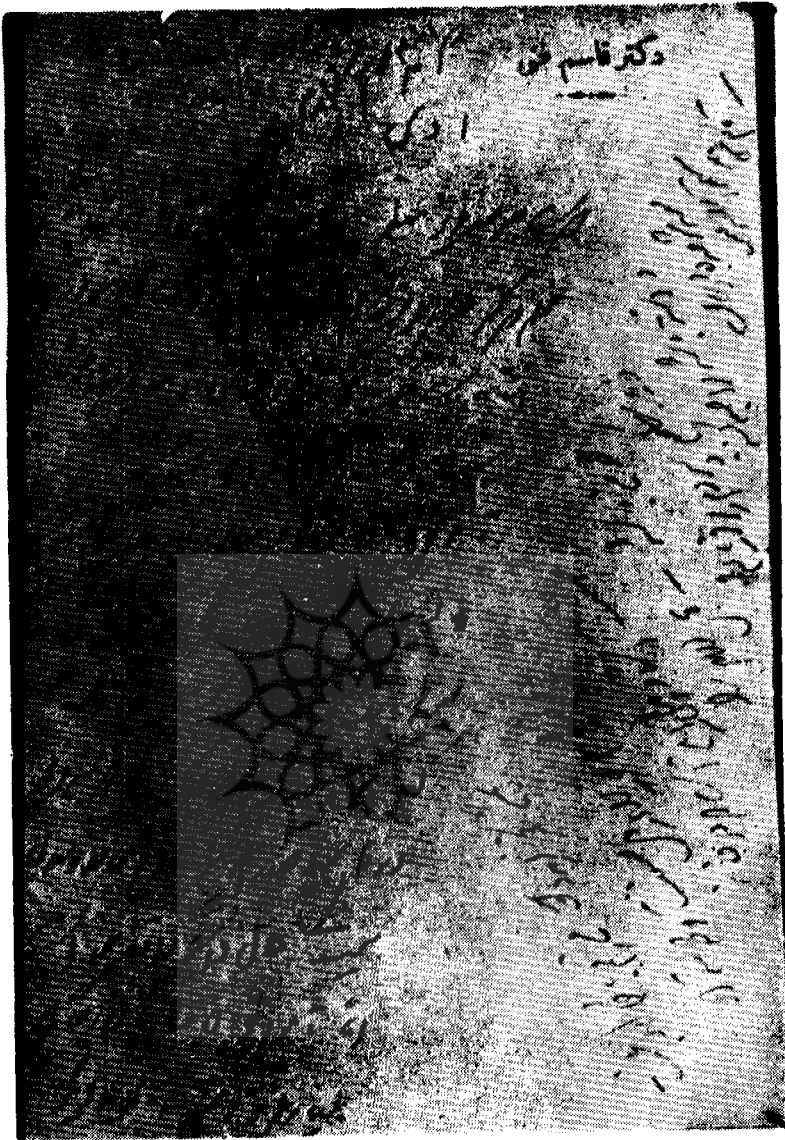
گفت بگذر زان بت پیمان شکن ، پیمانه کو ؟

صبحدم دل را متمیم خلوت جان یافتم از نسیم صبح بوی زلف جانان یافتم
مشرقین - در کنار خواجو تکیه ایست که آنرا مشرقین نامند - در اینجا غاری است که
در پیشانی آن طاقی ضریبی ساخته شده ولی متأسفانه طاق مزبور منهدم گردیده است . در زیر طاق
قبر خواجه « عماد الدین محمود » وزیر معروف شاه شیخ ابواسحاق اینجو قرار دارد که در سال
۸۲۸ هـ . ق وفات یافته و با محجری چوبی احاطه شده است .

این وزیر ادب پرور ممدوح حافظ است و خواجه در غزلی وی راستوده است :

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود ...
بیار جام لبالب بیاد « آصف عهد » وزیر ملک سلیمان « عماد دین محمود »
بود که مجلس حافظ به بمن تربیتش هر آنچه میطلبد جمله باشدش موجود

در اینجا دو نقش بر بدنه کوه نقر کرده اند : یکی مردی است بشکل رستم سوار بر اسب ،
که شیری را هدف قرار داده و نقش قابل توجهی است . دیگر نقش فتحملی شاه فاجار است که
بر روی تخت نشسته و دو نفر از پسران او در طرفین او ایستاده اند و در حال محو شدن است . متأسفانه
تکیه مشرقین رو با نهادم میرود و باید اداره اوقاف فارس که آنرا اجاره داده است در تعمیر و
مرمت آن بکوشد .



خانه شایسته - روزی بیدیدار آقای سید صدرالدین شایسته نقاش معروف شیراز رفتم، آقای شایسته از بهترین شاگردان استاد بزرگ مرحوم کمال‌الملک است و بحقیقت بهترین وارث آن مرحوم است و امروزه استاد مسلم فن نقاشی است. باید گفت که خانه‌اش بشکل بهترین موزه‌هاست. آقای شایسته با فروتنی و لطف بسیار که خاص ایشان است ما را که بدون اطلاع قبلی به خانه‌اش رفته بودیم پذیرفت، و اطافهای خود را که مملو از تابلوهای نفیس و بی نظیرش بود بما نشان داد - مدتها محو تماشای آن آثار نفیس و عالی بودیم و از هنر و مهارت استاد شایسته لذت بسیار

بردم. آقای شایسته علاوه بر اینکه در فن نقاشی استاد مسلم است مردی دانشمند و خوش محضر و با اینحال متواضع و فروتن است. شایسته، نامه‌ای از مرحوم دکتر قاسم غنی که باو نوشته بود ارائه داد و چون این نامه مضمن تمجید و تحسین از آثار گرابیهای شایسته و بیان عقیده مرحوم استاد فقید کمال‌الملک درباره اوست و در واقع گواهی نامه‌ای بی‌مانندست چاپ آن را لازم دانست.

متن نامه فوق چنین است :

دوست هنرمند عزیز معطم واقعا من در این اواخر از سرکار عالی خجلم که کمتر چیزی عرض کرده‌ام حتی جواب مرقومات گاهی به تعویق افتاده است. علت خودتان و قلبتان شاهدید که فراموشی نیست گرفتاری است - باید به بخشید. تابلو چویان توسط آقای سلامی رسید یکدنیا متشکرم. بسیار بسیار خوب است. کارهای حضرت عالی همیشه با نمک و استادانه است. خدا رحمت کند استاد بزرگ کمال‌الملک را که بمن فرمود: در آقای سید صدرالدین روح حافظ و سعدی هست. حال دارد. واقعا همین است - اما تابلو چویان را یکی از رفقای بسیار عزیز و محترم بنده بردودیکر بمن نخواهد داد - منم با کمال رغبت باو بخشیدم زیرا اهل صنعت و دوستدار صنعت است و مثل این است که در خانه خود من باشد. آقای سلامی را زیارت کردم و سپردم هر فرمایشی داشته باشد مراجعه کنند. همیشه مترصد بشارت صحت هستم. والسلام علیکم. قاسم غنی وسیله پیدا کنم یک جلد کتاب است برای آندوست محترم خواهم فرستاد.

خانقاه احمدی - روزی با اتفاق آقای شرفی مدیر محترم روزنامه پارس بخانقاه احمدی، مرکز برادران ذهبی رفتم. فضل‌الله شرفی امروز در صف نخستین بزرگان شیراز جای دارد، رئیس دبیرستان است، مدیر روزنامه است، درویش است، مرجع محرمان رستم دیدگان است. میزبان و دمخور اهل ادب و شعراست ... معروف حضور و منظور نظر اعلیحضرت شاهنشاه است ... باری وجودی است مقتم.

خانقاه احمدی که مدفن عارف کامل مرحوم میرزا احمد تبریزی معروف به «وحیدالاولیاء» و جانشین او مرحوم حاج حب حیدر است شکوه و روحانیت خاصی دارد. از نظر معماری و کاشی کاری و تزئین هم شبستان وسیع آن نمائشی است. در خانقاه احمدی کتابخانه‌ای تأسیس شده که کتب نفیسی دارد و تحت نظر آقای منتظر صاحب که جوانی عارف و هنرمند است اداره میشود.

شاه چراغ - در آستانه حضرت سید میر احمد بن امام موسی الکاظم (ع) معروف به شاه چراغ تغییرات مهمی داده شده است. برای آن کتابخانه و موزه‌ای تأسیس شده و در داخل حرم تعمیرات قابل توجهی بعمل آمده است. مسئله نذورات تحت نظر هیئت امنای آستانه که از اشخاص مورد اعتماد تشکیل شده در آمده و بصارف لازمه میرسد و برای خدام آستانه حقوق معین شده است. گنبد آن تجدید بنا شده ولی از فراریکه گفته میشود کاشیهای گنبد که بامر شاهنشاه آریا مهر باصرف مبالغ هنگفتی خریداری شده مطابق نمونه از آب بیرون نیامده و هنوز نصب آنها پایان نیافته لعابهای آنها میریزد.

قرآن مجید اهدائی شاهنشاه در مدخل بقعه در معرض مشاهده عموم است.

کانون دانش پارس - در آخرین شبی که در شیراز بودم در جلسه انجمن کانون دانش پارس

شرکت کردم . کانون دانش پارس که اکنون پانزده سال از تأسیس آن میگذرد از دانشمندان ، نویسندگان ، شعراء و مؤلفین شیراز که عده‌ای از آنان استاد دانشگاه پهلوی میباشند تشکیل گردیده است .

این انجمن موفق شده است که تاکنون ۱۴ جلد کتاب و نشریه تحقیقی ادبی و تاریخی چاپ و منتشر سازد . این انجمن که بهمت دانشمند محترم آقای علی سامی دبیر انجمن تأسیس یافته مرتباً هر پانزده روز یکمرتبه در منازل اعضاء تشکیل میگردد . در آن شب از پذیرائی‌های بی‌شائبه صاحب خانه و از محضر استادان بزرگوار و از استماع قصائد غراوغزل‌های شیوای شعراء عضو انجمن حقیقتاً لذت بردم . و از کتاب‌هایی که مؤلفین محترم لطف فرمودند گران بارشدم اینک چند غزل از آنهاست که خوانده شده بعنوان « ره آورد شیراز » برای خوانندگان گرامی درج میکنم :

سخن عشق

نه بدل تاب جدائی است ز دل‌سار مرا	نه برویش نفسی طاقت دیدار مرا
راز شیدائی خود با همه کس نتوانگفت	کاشکی بود یکی محرم اسرار مرا
جز غم نیست کنون حاصلی از پیشه عشق	تا سرانجام چه برخیزد از این کار مرا
میبرم رنج و امید است که از یاری بخت	گل مقصود مگر بر دم‌د از خار مرا
خوشتر از کوی دل‌آرام کجا خواهد بود	زان سر کوی مخوانید بگلزار مرا
فال نیکست ز بیداری بختم که بود	با خیالت همه شب دیده بیدار مرا
آنچنان بیخبر از نیک و بدم با یادش	که تفاوت نکند سبوح و زبار مرا
شادم از مشغله درد و غم عشق که داشت	فارغ از وسوسه عقل فسونگار مرا
رسته از بند خرد را چه دهی پند که باز	نتوان دید در این دام گرفتار مرا
گفتی از دوست چه دیده است دل‌ت جز آزار	هر چه از دوست بود نیست دلازار مرا
عشق گوید سخن عشق و کر نه « واجد »	کس نمیدید بدین شیوه گفتار مرا

محمد جعفر واجد

لاله صحرائی

خو کرده دل با نیک و بد در خلوت تنهائیم
 افسانه هر انجمن زانروی در رسوائیم
 تا کی بفاک و خون کشد این خوی بی‌پروائیم
 هان تا نه پنداری که من دل‌داده‌ئی هر جائیم
 تا افکند آخر کجا این گنبد مینائیم
 پرده ز رخ یکسو فکن ، فارغ کن از شیدائیم
 من غایب از نامحرمان از غایت پیدائیم
 دکتر محمد تقی میر

لب بسته و خونین جگر ، چون لاله صحرائیم
 زد کوس رسوائی من گردون بیام زندگی
 هر جا که شمع عارضی سوزد منش پروانه ام
 در روی خوب نیکوان جویم ز حسن تو نشان
 چون کوی در گردونه‌ام ، گردان بهر سوز و شب
 که دل بمسجد میکشد گاهی خرابات مفان
 کفتا عیانم هر کجا ای « میر » چشم دل کشا

چیز دگر ...

جرم دل و دیده‌است، پس از ماست که بر ماست!
 پیداست که از دیده شوخ و دل شیدا است
 در دیده من جلوه آن چهر دلاراست
 کس سرو ندیده است که با آن قد رعناست
 بس شور قیامت که بپاخاست چو برخاست
 بالجملة بلائیت گران قامت و بالاست
 دیدیم چو منزلکه مقصود همین جاست
 بر حسن وی افزوده شد از جلوه مه کاست
 مهریکه نداری بمن، از چهر تو پیداست
 گفتا ز من اندر دلت آخر چه تمناست؟
 ای شیفته شاید که دلت چیز دگر خواست!
حسین فصیحی «شیفته»

این شور و غم عشق نه از آن رخ زیباست
 هر درد و بلائیت بجان و تن عاشق
 اندر دل من حسرت آن لعل روان بخش
 کس مه نشنیده است که با آن رخ تابان
 بس فتنه نخواستہ بنشست چو بنشست
 القصه قضائیت گران طره و کیسوست
 حاجی در کعبه زد و ما خانه دل را
 يك روز چو مه بود رخس لیک از آن پس
 میگفت که دارم سر مهری بتو، گفتم:
 گفتم که تمنای تو اندر دل من ماند
 گفتم که یکی بوسه، بگفت از پس بوسه

ترك فشقائی

که ز کف میدهد آخر سر سودائی را
 میفرستد همه جا این دل هر جائی را
 که روده است ز من صبر و شکیبائی را
 این همه خوبی و آئیت و زیبائی را
 ترك سنگین دل سیمین بر فشقائی را
 به نگاه دگری تاب و توانائی را
 این لطافت ز کجا مردم سحرائی را
 کو بیندند دگر دکه حلوائی را
 ختم کرده است باو حسن و دلارائی را
 از تو آموخته زیبائی و رعنائی را
 چه توان کرد دگر پیری و رسوائی را
 «طافت و غظ باشد سر سودائی را»
احمد حشمت زاده

چکنم اول پیری دل شیدائی را
 دیده دل سیهم جور کند بر دل من
 گنه از دیده و دل نیست، بگویم از کیست
 علت از اوست که داده است باین شاخه گل
 بدو چشمش بنگر تا که نکو بشناسی
 به نکاهی ببرد دین و دل از پیر و جوان
 مات شد عقل که مشاطه قدرت داده است
 لب شیرین چو کشاید بشکلم آن ترك
 متمایل شدن قامت و شیرینی لفظ
 سرو نخواستہ ای غنچه نشکفته بیاغ
 بنما عشق جوانی ز سر احمد بیرون
 گرچه این نکته صحیح است ولی گفت استاد